

فصل نامه علمی پژوهش نامه تاریخ اسلام
سال نهم، شماره سی و ششم، زمستان ۱۳۹۸
مقاله پژوهشی، صفحات ۴۵ - ۶۵

تأثیر اندیشه ایرانشهری در برپایی پادشاهی آل بویه با تکیه بر جغرافیای تاریخی تبرستان

محمدرضا عسکرانی^۱

چکیده

خاندان بویه از شرایط سیاسی و اجتماعی دیلم و از پس زمینه فکری اهالی تبرستان، بهره جستند تا با تکیه بر روحیه جنگاوری و بیگانہ ستیزی، پادشاهی تازه ای را پایه گذاری کنند. جغرافیای تاریخی تبرستان در چگونگی بهره گیری خاندان بویه از اندیشه «ایرانشهری» و «فره ایزدی»، مؤثر بوده است. پرسش اصلی مقاله این است که جغرافیای تبرستان چه تأثیری در تداوم اندیشه ایرانشهری و تأسیس پادشاهی خاندان بویه داشته است؟ این تحقیق برای بازشناسی جایگاه تبرستان در اندیشه ایرانشهری و تبیین تأثیرات آن در کامیابی بویهیان برای رسیدن به پادشاهی، از رویکرد تاریخی-تحلیلی و روش تحلیل محتوا و همسنجی منابع تاریخی بهره برده است. به نظر می رسد به سبب پیشینه تبرستان در نظام سیاسی و اجتماعی ایران باستان و شرایط جغرافیایی خاص آن، تفکر باشندگان این سامان که در سده های پس از سقوط ساسانیان همچنان با اندیشه ایرانشهری دوره باستان درهم تنیده شده بود، در پایه گذاری پادشاهی خاندان بویه تأثیر گذاشت. این بررسی نشان می دهد جغرافیای تبرستان آن را مکان امنی برای سکونت کرده بود و از این رو حاکمانش در دوران باستان استقلال نسبی داشته اند. همین روحیه استقلال طلبی و بهره گیری از پس زمینه اندیشه ایرانشهری، بعد از فروپاشی ساسانیان، موجب پایه گذاری پادشاهی بویهیان با رنگ و بوی ایرانی شده بود.

کلیدواژه ها: آل بویه، اندیشه ایرانشهری، ایران زمین، تبرستان، جغرافیای تاریخی.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور. askarani@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۸/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۳۰

درآمد

خاندان بویه از ۳۲۰ تا ۴۴۸ در ایران جنوبی و عراق فرمانروایی داشتند. علی پسر بزرگ بویه از امیران مرداویدج زیاری بود که با همدستی برادرانش حسن و احمد بر رقیبان پیروز شد و پادشاهی قدرتمندی را پایه‌گذاری کرد. خاندان بویه به دلیل دیلمی بودن، دیالمه نیز خوانده می‌شوند. دیالمه سرزمین‌های گشوده شده را بین خود تقسیم کردند و هرکدام بر قسمتی از ایران حکومت مستقلی برپا کردند. این حکومت‌های محلی اغلب با نام مکان‌های جغرافیایی، «دیالمه فارس»، «دیالمه عراق» و «دیالمه کردستان» خوانده می‌شوند. اغلب حکومت‌های ایرانی با نام ایل و تبارشان شهرت یافته‌اند و تنها شمار اندکی از آنها به خاستگاهشان نسبت داده شده‌اند. از این‌رو تأثیر جغرافیای تاریخی دیلم در روی کار آمدن دیالمه مهم به نظر می‌رسد.

دیلمیان در سده‌های نخستین اسلامی به سبب جنگاوری و مقاومت در برابر هجوم بیگانگان و دست‌نشانده کردن دستگاه خلافت شهرت بسیاری یافته بودند. آنها پس از سه قرن مفهوم تازه‌ای به استقلال پادشاهان ایرانی بخشیدند. بویه‌ها برای نخستین بار پس از شکست ساسانیان، نه تنها بر بغداد دست یافتند، بلکه آداب و رسوم ایران باستان را زنده کردند و آشکارا از «اندیشه ایرانشهری» پشتیبانی کردند.

پیشینه پژوهش

در تحقیقات جدید، کرمر (۱۳۷۵ش) در کتاب *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، به جنبه‌های فرهنگی و به‌ویژه رنسانس اسلامی و فعالیت‌های ادبی در دوره آل بویه پرداخته است. کبیر (۱۳۶۲ش) نیز در کتاب *ماه‌گیران تاجدار به تاریخ سیاسی این خاندان توجه کرده است*. بارتولد (۱۳۷۲ش) در *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، پراگاری (۱۳۷۵ش) در مقاله «نگاهی به جغرافیای تاریخی طبرستان در دو قرن اول هجری»، پیروز (۱۳۸۵ش) در مقاله «مازندران در دنیای اساطیر» و بهادری (۱۳۹۳ش) در مقاله «هویت و پیشینه تاریخی مازندران و طبرستان در ادوار تاریخ ایران» نیز جنبه‌هایی از جغرافیای تاریخی سواحل جنوبی دریای خزر را مورد مطالعه قرار داده‌اند. قادری و رستم‌وندی (۱۳۸۵ش) در مقاله «اندیشه ایرانشهری: مختصات و مؤلفه‌های مفهومی» و

موسوی نژاد (۱۳۹۴ش) در کتاب پیش‌درآمدی بر اندیشه سیاسی ایرانشهری، به مؤلفه‌های کلی اندیشه ایرانشهری پرداخته‌اند. هیچ‌یک از آثار بالا به طور مستقل به تأثیر اندیشه ایرانشهری در پیدایش پادشاهی بویه توجه نکرده‌اند.

این پژوهش با رویکرد توصیفی - تحلیلی و به روش کتابخانه‌ای و با تکیه بر منابع دست‌اول تاریخی، نخست جایگاه تبرستان در اندیشه ایرانشهری را مشخص کرده و سپس با مرور اقداماتی که بویه‌یان برای رسیدن به پادشاهی انجام دادند، همگرایی تکاپوی آنان با مؤلفه‌های اندیشه ایرانشهری را نشان داده است. پرسش اصلی مقاله این است که جغرافیای تبرستان چه تأثیری در تداوم اندیشه ایرانشهری و تأسیس پادشاهی خاندان بویه داشته است؟ مدعای تحقیق این است که به دلیل پیشینه تبرستان در نظام سیاسی و اجتماعی ایران باستان و شرایط جغرافیایی آن، تفکر باشندگان این سامان پس از سقوط ساسانیان همچنان با اندیشه ایرانشهری دوران باستان درهم تنیده شده بود. از این‌رو به نظر می‌رسد خاندان بویه در پایه‌گذاری پادشاهی، از مؤلفه‌های تفکر ایرانی بهره گرفته‌اند.

جغرافیای تاریخی تبرستان

خاستگاه اصلی خاندان بویه سرزمین دیلم است. تنها ابن طباطبا (۳۷۸) می‌نویسد اصل آنان از دیلم نبوده و به سبب نشیمن گرفتن در آن سامان، به این نام مشهور شده‌اند. جغرافی‌دانان متقدم حدود سرزمینی را که در جنوب دریای خزر در دامنه رشته‌کوه البرز قرار دارد و شامل دو بخش کوهستانی و جلگه‌ای است، دیلم خوانده‌اند (اصطخری، ۱۶۸؛ حدود العالم، ۱۴۸). مرکز تبرستان به تناوب متغیر بود. به نظر می‌رسد که آمل پایتخت جلگه‌ای و رویان پایتخت کوهستانی تبرستان بوده است (بیات، ۳۱۱). رویان با توابع بسیار، در قرن هشتم هجری بزرگترین شهر تبرستان بوده است (اولیاءالله آملی، ۶). در یکی از قدیم‌ترین آثار جغرافیایی، سراسر کرانه جنوبی دریای خزر، «دیلمان» نامیده شده است که به چهار بخش جداگانه «گراگان»، «تبرستان»، «دیلمان خاصه» و «گیلان» تقسیم می‌شد. حاکم‌نشینی مستقل نیز در بخشی از تبرستان به نام «استندار» وجود داشت که «ناتل»، «چالوس»، «روذان» (رویان) و «کلار» جزو آن

شمرده می‌شد (حدود/العالم، ۱۵۰-۱۴۶). در مجموع به نظر می‌رسد «دیلمان» ناحیه گسترده‌ای بود که از جنوب به قزوین و طرم [طارم] و قسمتی از آذربایجان و قسمتی از ری و از مشرق به قومس و گرگان و تبرستان و از شمال به دریای خزر امتداد داشته است (ابن حوقل، ۱۱۸). مقصود از دیلم (دیلم‌الخاص) ناحیه کوچک و کوهستانی و مأوای اصلی قومی بوده که به دیلمیان مشهور هستند. این ناحیه در سده‌های سوم و چهارم هجری، سرزمینی آباد و ثروتمند بود و صنایع نساجی، به‌ویژه پارچه‌های ابریشمی، کتانی و پشمی آن معروف بود و بازرگانانش ایمن می‌زیستند و از تجارتی پررونق برخوردار بودند (حدود/العالم، ۲۴). یکی از سیاحان نیمه دوم قرن چهارم آن را سرزمین پیله و ابریشم و صادرکننده انواع میوه‌ها معرفی کرده و رونق اقتصادی دیلم را چنین ترسیم می‌کند: «پارچه‌هایش در مصر و عراق نامدار است. بارانش فراوان، نرخ‌ها مناسب، شهرهایش پاکیزه و رفتار مردم پسندیده است... دریای ایشان گود، شهرهایشان در کرانه‌ها، ماهی‌ها پرور، آبادی‌ها ثروتمند، فرآورده‌ها گوناگون [اند]» (مقدسی، ۵۱۸ - ۵۱۷).

طبیعت کوهستانی و جنگل‌های انبوه تبرستان، مردمانی مقاوم، خشن و دارای روحیه جنگاوری پرورش می‌داد. در طی قرن‌ها، هرگاه حکومت مرکزی به ضعف می‌گرائید، خاندان‌های ساکن نواحی کوهستانی، قدرت را در قالب واحدهای سیاسی مستقل به دست می‌گرفتند (پرگاری، ۱۱). این حاکمان محلی، گاهی استحکاماتی برپا می‌کردند (ابن اسفندیار، ۲۱۲). تبرستانی‌ها، شادکامی و خوش‌گذرانی را با پیکار می‌آمیختند و تا چند دهه پس از روی کار آمدن خاندان بویه، هنوز «از ایشان، هیچ شهری با منبر» نبود. زنان کشت و کار می‌کردند و مردان پیوسته در کارزار بودند. چنانکه نوشته‌اند: «به همه حد گیلان و دیلمان هر روز به هر دهی یک بار، دو بار حرب کنند و هر دهی با دهی دیگر و روز بود که مردم کشته شوند به عصبیت و آن عصبیت میانشان همی ماند و حرب همی کنند تا آنکه از آن جای بروند به لشکری کردن، یا بمیرند یا پیر شوند» (حدود/العالم، ۱۴۹-۱۴۸). همین روحیه رزمندگی استقلال آنان را تضمین می‌کرد.

جایگاه اسطوره‌ای تبرستان

نگرش ایرانیان به سرزمین‌شان و نام‌گذاری آن، از اقلیم‌شناسی اسطوره‌ای متأثر بوده‌است. به باور آنان، زمین به هفت دایره تقسیم می‌شد و ایران به‌عنوان آبادترین بخش، در مرکز آن قرار داشت. ایرانیان با نوعی احساس همبستگی عمومی بر اساس دلبستگی به سرزمین مقدس و باورهای مشترک، بین خود و دیگران تمایز قائل می‌شدند و با تأکیدی آگاهانه، به خاستگاهشان افتخار می‌کردند و پیوند با آن را مایهٔ والایی خود می‌شمردند (قادری و رستم‌وندی، ۱۴۵-۱۴۴). واژه «ایران» از سرزمینی سپنتایی و اسطوره‌ای با نام «اَثرینه ویج» هستی و ماندگاری یافته و واژه «شهر» نیز از «خُ شَنَر» که «کشور» و یا «شهریاری نیک» معنا می‌دهد، گرفته شده‌است. بر این پایه، زیستن در ایرانشهر و دلبستگی به آن، بنیادی‌ترین عنصر همبستگی ایرانیان بوده‌است (موسوی‌نژاد، ۱۶، ۲۹-۲۸). تبرستان نیز محل وقوع برخی از اسطوره‌های باستانی بود. چنانکه در تازش افراسیاب به ایران، منوچهر به تبرستان گریخت و برای دوازده سال در استحکامات رویان پایداری کرد (اولیاءالله آملی، ۱۹). سرانجام دو پادشاه توافق کردند با پرتاب تیری مرز ایران و توران معلوم شود. تیر توسط آرش پرتاب شد (مرعشی، ۱۶-۱۷). در اوستا از «آرش» با عنوان «شیواتیر» نام برده شده که فرود تیرش از تبرستان و البرز تا مرو و فرغانه، مرز بین ایران و توران را مشخص کرد (زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران، ۳۸/۱).

در شاهنامه واژه مازندران بارها به‌کار رفته است. درباره مازندران مذکور در شاهنامه، آرای متفاوتی وجود دارد. برخی معتقدند منظور از مازندران سرزمین تبرستان نیست. مازندرانی که فردوسی وصف کرده، محصور بین جنگل‌ها و دژ کوهستانی البرز و مصون از تعرض بوده‌است. بر این اساس این فرض مطرح شده که ایرانیان آریایی‌نژاد آرمان‌های فرهنگی موجود در اسطوره‌های پیشاتاریخی خود را در دنیای واقعی جنوب دریای خزر جست‌وجو کرده‌اند و به بازسازی و بازتولید اسطوره‌های محبوبشان در این سرزمین پرداخته‌اند (پیروز، ۱۲۹).

در اندیشه ایرانی کوه‌های البرز که همچون یک دیوار طبیعی سر به آسمان می‌سائید، جای سیمرغ بود که زال را در آنجا پروراند. رستم، قباد را آنجا یافت و به ایرانشهر

آورد. کوه دماوند هم نخستین کوهی است که هستی در آن برآمده و جهان را چون نگینی در میان گرفته است (پیروز، ۱۳۸). قله‌های بلند و دره‌های تنگ البرز موجب شد که نام‌گذاری مازندران را به آنها نسبت دهند. برای مثال، یکی از مورخان قرن ششم می‌نویسد: مازندران در اصل «موز اندرون» بوده که به معنای ولایت درون «موز» است و موز نام کوه یا رشته کوهی است که از حد گیلان تا لار و قصران و جاجرم امتداد داشت (ابن اسفندیار، ۲۰). «ماز» همچنین به «دربند»ها و دژهای کوهستانی نیز گفته شده و واژه مازندران به معنای منطقه درون رشته مازها است (مرعشی، ۱۵). برخی درباره نام‌گذاری آنجا معتقد بودند «چون حربه بیشتر اهالی آنجا تبر بوده، به تبرستان موسوم شده و طبرستان معرب آن است» (اعتمادالسلطنه، التدوین فی احوال جبال شروین، ۲۶۶-۲۶۵؛ اعتمادالسلطنه، تاریخ طبرستان، ۸۵). رواج استفاده از تبر برای قطع درختان یا ابزار جنگی، نمی‌تواند معیار مناسبی برای نام‌گذاری باشد. با توجه به کشف سکه‌هایی در این منطقه که نام «تپورستان» بر آن نقش بسته، به نظر می‌رسد این نام از قوم باستانی «تپور» که در این منطقه می‌زیستند گرفته شده است (بهادری، ۲۶۰). این احتمال هم داده شده که «ماز» نام دیواری دفاعی در نواحی کوهستانی تبرستان بوده و از آنجا تا ساحل دریا را «اندرون ماز» یا «مازاندرون» می‌گفتند (بارتولد، ۲۴۰).

به هر رو نام‌گذاری مازندران و تبرستان، نمادی از تسخیرناپذیری کوه‌های این ناحیه و تسلیم‌ناپذیری مردمان آن است. این تسخیرناپذیری موجب شد تا امپراتوری‌های قدرتمندی مانند هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان تسلط کاملی بر این سرزمین نداشته باشند. بر این اساس مازندران در گزارش‌های کهن، هیچ‌گاه منطقه‌ای آریایی شمرده نشد. کاووس تنها شاه ایرانی هم که قصد گشودن آنجا را داشت، اسیر شد. دیلمیان داوطلبانه با گرفتن مزد برای ساسانیان با رومیان می‌جنگیدند. همچنین خسرو پرویز چهار هزار دیلمی را برای محافظت شخصی به تیسفون آورد و همین افراد بعدها در سپاه رستم فرخزاد در قادسیه به نبرد پرداختند (بلاذری، ۲۹۹). دیلمیان با تکیه بر تشکیلات خاندانی کهن، در برابر حمله اعراب ایستادگی کردند (مینورسکی، ۱۵۱). آنان سرزمین «دیو سپید» اسطوره‌ای را به روی ایرانیانی گشودند که از دست «آنیران» می‌گریختند. انبوه حضور اشراف‌زادگان به اندازه‌ای بود که باگذشت بیش از دو سده،

همچنان زیبایی تبرستانی‌ها به بانوانی نسبت داده می‌شد که یزدگرد در این سرزمین وانهاده بود (یعقوبی، ۵۳). چه بسا یزدگرد ساسانی هم اگر به جای رفتن به خراسان، دعوت اسپهبد تبرستان را پذیرفته بود، در پناه کوه‌های آن، ایمنی می‌یافت. چنانکه همین اسپهبدان برای یک قرن از استیلای عرب‌ها، در امان ماندند (زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ۱۹۷).

تشکیل حکومت آل بویه

اهالی دیلم برای سالیان متمادی در برابر هجوم کشورگشایان پایداری کردند. معاویه سپاهیان را به فرماندهی «مصقله» برای گشودن تبرستان فرستاد. تبرستانی‌ها وانمود کردند که ترسیده‌اند و واپس نشستند و چون مهاجمان به درون تنگه‌ها رسیدند، تخته سنگ‌ها از فراز کوه بر سرشان بیفکندند، چنانکه همگی کشته شدند. سپس «محمد بن اشعث» فرستاده شد. او از در صلح درآمد و اجازه یافت تا به درون رود؛ لیکن وی نیز تاوان پا نهادن به سرزمین دیلم را با هلاکت پسر و سپاهیانش پرداخت. از آن پس این سرزمین ناگشوده باقی ماند و مسلمانان به نبرد در مرزها (ثغر) بسنده کردند (بلاذری، ۴۷۰-۴۶۹). در آغاز قرن سوم، شورش مازیار از بازماندگان ساسانی جانی تازه به پیروان آئین کهن ایرانی در دیلمان داد و به ترویج آئین مزدکی پرداخت (گردیزی، ۳۰۱). بدین ترتیب، اهالی کوهستان‌های دیلم تا نیمه قرن چهارم هجری، هنوز بر دین نیاکانشان باقی ماندند (اصطخری، ۱۶۹). تا آنکه سرانجام داعیان علوی به تبلیغ مذهب شیعه پرداختند. گویا آنان نیز چندان موفق نبودند، زیرا اهالی دیلم با این استدلال که «ما مردمان کوهی و پیشه‌وریم و در شریعت راه نمی‌بریم»، به‌زودی بر امیر تبرستان نیز که از علویان حمایت می‌کرد، شوریدند (خواجہ نظام‌الملک، ۲۲۲). سرانجام با درگذشت حسن بن علی اطروش (۳۰۴) بین فرزندان نزاع درگرفت و زمینه برای برخی از ماجراجویان محلی مانند «اسفاربن شیرویه»، «ماکان‌کاکي» و «مرداویج زیاری» فراهم شد. خالی شدن قزوین از سپاهیان خلیفه که برای مقابله با قرمطیان بحرین به جنوب اعزام شدند، نیز فرصت مناسب را برای مدعیان حکومت فراهم آورد (کبیر، ۵). در این ایام مرداویج گوی سبقت از دیگران ربود و قدرت را به دست گرفت (مجم‌التواریخ

والقصص، ۳۸۸). علی، حسن و احمد پسران «بویه» که در سپاهیان ماکان خدمت می‌کردند، پس از شکست، به طرف برنده پیوستند (ابن‌اثیر، ۲۹۲/۱۳).

مرداویج علی بویه را به حکومت «کرج» (حدود اراک کنونی) گماشت و او را نزد برادرش «وشمگیر» در ری فرستاد تا از آنجا راهی کرج شود. علی بویه در ری، نظر «حسین بن محمد» ملقب به «عمید» را به خود جلب کرد. معلوم نیست به چه دلیل، مرداویج پشیمان شده و به برادرش نوشت که جلو حرکت او را بگیرد. لیکن چون نامه‌ها نخست به دست عمید می‌رسید، او نیز به علی بویه توصیه کرد که هرچه زودتر حرکت کند. روز بعد هم که مضمون نامه را به اطلاع وشمگیر رسانید، علی بویه از ری خارج شده بود (ابن‌اثیر، ۲۹۴/۱۳-۲۹۳).

خوش رفتاری و محبوبیت علی بویه در کرج سبب شد تا مرداویج از قدرت گرفتن این سردار بیمناک شود و او را فراخواند. علی هوشمندتر از آن بود که خود را گرفتار کند. او پس از گرفتن مالیات کرج، رهسپار اصفهان شد و با شکست دادن «مظفر بن یاقوت»، اداره اصفهان را در دست گرفت (بناکتی، ۲۲۰). پس از این پیروزی، سپاهیان دیلمی یاقوت نیز به علی بویه پیوستند و اعتبارش چندان افزوده شد که خلیفه عباسی نیز به آن پی برد. در این هنگام مرداویج چاره را در فریفتن و غافلگیری علی بویه دید؛ پس به وی نوشت که تنها می‌خواهد به نام وی خطبه خوانده شود و پیشنهاد کرد که سپاهی به اصفهان بفرستد تا راه برای تسخیر مناطق دیگر هموار شود. این بار هم هوشیاری علی بویه موجب رهائی وی از خطر شد و پس از گرفتن مالیات، به سوی ارجان حرکت کرد و این شهر را بدون جنگ گشود. اصفهان نیز که به تصرف وشمگیر درآمده بود، با دستور خلیفه بار دیگر در دست محمد بن یاقوت قرار گرفت. علی بویه سپس رهسپار شیراز شد و حسن بویه، کازرون و دیگر مناطق فارس را گشود و اموال فراوانی نصیبشان شد. علی همچنین سپاهیان اعزامی یاقوت را درهم شکست و «نوبندجان» را تصرف کرد (ابن‌اثیر، ۲۹۷/۱۳-۲۹۴).

کمترین اشتباه نظامی سپاهیان دیلم که دورتر از خاستگاهشان می‌جنگیدند به حیاتشان پایان می‌داد. در این زمان برادران بویه وضعیت حساسی داشتند. از یک‌سو مرداویج به وشمگیر نوشت که باید علی بویه را از میان بردارد و از سوی دیگر با

یاقوت به توافق رسیده بود که دشمن مشترک را نابود کنند. علی بویه کوشید از قرار گرفتن بین دو جبهه دشمن و انجام عملیات جنون‌آمیز و بی‌فایده بپرهیزد. وی با پیشروی گام‌به‌گام، برتری نظامی خود را کامل کرد و از نویندجان به استخر و سپس به بیضا رفت و سرانجام آهنگ کرمان کرد. یاقوت در راه کرمان، به انتظار رسیدن دیلمیان نشست و جنگی سرنوشت‌ساز در سال ۳۲۲ بین طرفین درگرفت. یاقوت شکست خورد و شیراز نیز به دست علی بویه افتاد. علی پس از این پیروزی، با آزادی اسیران و رعایت حال اهالی شیراز، محبوبیت یافت و از جایگاه سرداری فاتح به خلیفه عباسی نامه‌ای دوستانه نوشت. مرداویج که موفقیت‌های علی بویه را برنمی‌تافت، خود به اصفهان آمد و با فرستادن سپاهی، اهواز را تصرف کرد. در این زمان علی از در صلح درآمد و به مرداویج پیام داد که حاضر است به نام وی خطبه بخواند و برای ضمانت پیمان دوستی خویش، برادرش حسن را به نزد مرداویج بفرستد. با این تدبیر بین آنان صلح برقرار شد. به‌زودی با کشته‌شدن مرداویج، بار دیگر توازن قوا به هم خورد و حسن به نزد برادر بازگشت. احمد نیز که هنگام ورودش به شیراز مورد استقبال مردم قرار گرفته بود و حضور وی را نشانه برقراری عدل دانستند (دهقانی و اکبری، ۱۲۱)، در ۳۲۴ به‌قصد تصرف کرمان حرکت کرد (ابن‌اثیر، ۴۹/۱۴-۴۷). خوش‌رفتاری و بخشندگی خاندان بویه با مردم و سپاهیان نیرومندشان، موجب میل و رغبت عمومی نسبت به آنها شد. با این همه احمد در برخورد با «علی‌بن‌کلویه» دست به اقدامی زد که نه تنها توانایی وی را در عملیات نظامی زیر سؤال برد؛ بلکه دست راستش نیز قطع شد. احمد که پذیرفته بود با دریافت پول و گروگان، حکومت علی‌بن‌کلویه را بر بلوچستان و کرمان محترم بشمارد، عهدشکنی کرد و به وی شبیخون زد. این عملیات شکست خورد و علی‌بن‌کلویه با وجود بدعهدی جوان‌ترین برادران بویه، او را که به شدت مجروح شده بود، مداوا کرد و با ارسال هدایایی، شرح وقایع را برای علی بویه نوشت. علی حسن‌نیت وی را پذیرفت و صلح بین آنان برقرار شد. خامی و کم‌تجربگی احمد نقطه‌ضعفی بود که چنانچه با تدبیر برادرش جبران نمی‌شد، نتایجی فاجعه‌بار داشت. علی تصمیم گرفت از شور و شوق کشورگشایی احمد در گشودن خوزستان استفاده کند و به‌این‌ترتیب در سال ۳۲۶ اهواز توسط احمد گشوده شد. اصفهان نیز دو سال بعد

توسط حسن بویه از چنگ وشمگیر بیرون آمد و وشمگیر که بخش زیادی از نیروهایش را برای کمک به ماکان‌کاکی فرستاده بود، نتوانست در برابر علی و احمد بویه مقاومت کند و به خراسان گریخت.

احمد در خوزستان، با دقت اوضاع عراق را زیر نظر گرفت. وضعیت دستگاه خلافت آشفته‌تر از آن بود که بتواند تضادهای درونی‌اش را برطرف کند. «ینال‌کوشه» یکی از اطرافیان خلیفه از احمد دعوت کرد تا قدرت را در بغداد به دست گیرد. احمد نیز بی‌درنگ حرکت کرد و سپاهیان ترک بغداد را رها کرد و به موصل رفت. «ابومحمد حسن مهلبی» نماینده احمد به‌راحتی وارد بغداد شد و با مستکفی که از مخفیگاهش بیرون آمده بود، ملاقات کرد. خلیفه از آمدن احمد ابراز خشنودی کرد و در دوازدهم جمادی‌الاول ۳۳۴ به‌دیدارش رفت و به او لقب «معزالدوله» بخشید. علی نیز «عمادالدوله» و حسن «رکن‌الدوله» نامیده شدند و سکه به نامشان ضرب شد (ابن طباطبای، ۲۹۱-۲۹۰).

با این همه احمد با رایزنی مشاورانش به بهانه‌ای خلیفه را عزل کرد. روز بار عام، دو تن از دیلمیان وارد شدند و درحالی‌که به پارسی سخن می‌گفتند، دستشان را به‌سوی خلیفه دراز کردند. مستکفی نیز بی‌خبر از قصد آنان، دستش را به آنان داد و آن دو بی‌درنگ وی را از تخت به زیر کشیده کشان‌کشان به دارالسلطنه بردند. احمد دستور داد به چشمان خلیفه میل کشیدند. احمد بعد از چند روز، با «مطیع‌بالله» پسر عموی خلیفه برکنار شده بیعت کرد (ابن اثیر، ۱۶۹-۱۷۰/۱۴).

چرا احمد کسی از خاندان علی علیه السلام را به‌جای خلیفه برکنار شده منصوب نکرد؟ احمد می‌پنداشت برای حفظ نفوذش نباید از خلیفه علوی اطاعت کند. از طرفی، وجود علویان در بغداد، چه‌بسا طمع فاطمیان مصر را که از خاندان علی علیه السلام بودند، برمی‌انگیخت (ترکمنی آذر، ۸۷). هرچه بود، با دست‌نشانده کردن خلیفه، خاندان بویه برای افزون بر یک سده فرمانروایان بخش بزرگی از سرزمین‌های اسلامی و همه‌کاره دستگاه خلافت شدند. از آن پس خلیفه‌های عباسی را «جز لواء منشور فرستادن و خلعت دادن و پاسخ پادشاهان اطراف، کاری نماند» (مجمل‌التواریخ، ۳۷۹). امیرالامراء بویهی فتوای عزل این حاکم یا انتصاب آن والی را صادر می‌کرد و خلیفه ناگزیر بود تا

مهر تأییدی بر تصمیمات آنان باشند.

تبلور اندیشه ایرانشهری در پیروزی خاندان بویه

اندیشه ایرانشهری در سده‌های پس از فروپاشی ساسانیان، همواره انگیزه نیرومندی در خیزش‌های مردمی بود. خاندان بویه نیز از این اندیشه برای رسیدن به پادشاهی بهره گرفتند. تکاپوی آنان برای کسب قدرت از تبرستان و در کسوت سپاهیگری آغاز شد. اسفار، ماکان و مرداویج هر سه سودای تکیه‌زدن بر تخت ساسانیان و زنده کردن آئین شهریار ایرانی داشتند. در قرن چهارم هر گوشه از ایران‌زمین، آوردگاه مدعیانی بود که یکسره با هم در می‌آویختند. دقیقی که در گرماگرم این نبردها می‌زیست، در ابیاتی، داشتن «خرد» و «پشت کیانی» را از ویژگی‌های پادشاه می‌داند. وی به امیران سامانی اندرز می‌دهد که افزون بر توان به‌کارگیری شمشیر، صفت بخشندگی و استفاده از زر نیز برای بقای پادشاهی لازم است: «کِرا بویه و صلتِ مُلک خیزد / یکی جنبشی بایدش آسمانی» (دقیقی طوسی، ۱۰۷). چنانچه این بیت نشانه تفکر رایج زمانه خیزش بویه‌پیان باشد. از نگاه ایرانیان کسی که رنگ و بوی تکاپویش آسمانی جلوه کند، سزاوار فرمانروایی بود. واژه «بویه» در زبان پارسی به معنای امید و آرزومندی است. بی‌آنکه بین معنای واژه «بویه» با آرزوی فرمانروایی این خاندان، پیوندی ضروری وجود داشته باشد، می‌توان با مرور راه دشواری که برای رسیدن به فرمانروایی پیموده‌اند، سخت‌کوشی و دلیری آنان را که امیدوارانه در دو سو برای ازبین‌بردن رقیبان می‌جنگیدند، تأیید کرد. آنان از یک‌سو به خلیفه که مشروعیت دینی و حاکمیتی فراگیر داشت، تاختند و از طرف دیگر با مدعیان محلی که آنان نیز در پی تجدید شاهنشاهی دوران باستان بودند، درافتادند.

اسفار چون بر قزوین چیره شد، مردمان را بکوفت و سپاهیانش به آزار اهالی پرداختند. مرداویج نیز پس از پیروزی بر اسفار و گشودن ری و اصفهان، در گرفتن مال بی‌پروایی کرد و ستمگری را به‌جایی رسانید که همه از رفتارشان دلتنگ شدند (مسکویه‌رازی، ۱۹۱). برخلاف آنان، خوش‌رفتاری علی بویه با مردم شهرهایی که تصرف می‌کرد و انصافش در برخورد با حاکم بلوچستان هنگامی که احمد پیمان‌شکنی

کرده بود، نشان دهنده استفاده از آموزه‌هایی است که رعایت آن، از یک پادشاه خردمند انتظار می‌رفت. بخشندگی پادشاه نیز از صفاتی است که در اندرزنامه‌ها بسیار بر آن تأکید شده است (عنصرالمعالی، ۸۸). علی بویه پس از گشودن شیراز، توان پرداخت مواجب سپاهیان را نداشت؛ ولی هنگامی که به طور اتفاقی، صندوق‌های پر از اموال در سرای یاقوت یافت، بی‌درنگ آن دفینه را بین سربازانش تقسیم کرد (خواندمیر، ۱۱۶). این اقدام، هوشمندی و دوراندیشی وی را نشان می‌دهد، زیرا رسیدگی به وضعیت مالی سربازان، در کنار تضمین وفاداری سپاهیان و آماده کردن ایشان برای جانبازی در نبردهای آتی، از تاراج اموال مردم و ایجاد بی‌نظمی و ناامنی، جلوگیری می‌کرد. علی بویه روابط مطلوبی هم با زمینداران فارس برقرار کرد تا از ثروتشان در تأمین نیازمندی‌های سپاه بهره‌گیرد. احمد بویه نیز در خوزستان همین رویه را دنبال کرد (یحیائی و دیگران، ۹۶).

نگرش ایرانیان به «آئین شهریاری» ایجاب می‌کرد که فرمانروا از جانب خداوند گمارده شود. گرفتن لقب‌هایی با پسوند «الدوله» و ضرب سکه، پس از عزل خلیفه و جانشین کردن برادرزاده‌اش، ایرانیان مسلمان را به فرمانروایی آنان راضی می‌کرد. رسانیدن پیشینه خانوادگی بویه به خاندان ساسانی نیز برای آن دسته از ایرانیانی که آرزوی بازگشت به استقلال و عظمت گذشته را داشتند، دارای اهمیت بود.

بویه و پسرانش در دهی از توابع دیلمان نشیمن داشتند. تنگدستی آنان چنان آشکار بود که گاه خود نیز آن را یادآوری می‌کردند (الهامی، ۲۵۰-۲۴۸). کرامر مدعی شده بویه‌یان برای رساندن پیشینه خاندانی خود به ساسانیان مورخان را وادار به نسب‌سازی کرده‌اند (کرم، ۸۳). بیرونی هم با وجود نام‌بردن از اسامی نیاکان بویه و بهرام گور، در انتساب وی به ساسانیان تردید کرده است (ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ۶۲). با این همه ماهیگیری و تنگدستی خاندان بویه، سبب نشده تا بسیاری از مورخان به نژاده بودنشان تأکید نکنند. بیرونی به دلیل علاقه وافر به مذهب تسنن، از چیرگی بویه‌یان بر عباسیان، دل‌خوش نبود و چه‌بسا به همین دلیل در تحقیر ایشان کوشیده باشد. چنانچه در مورد کوشش ایرانیان برای وارheidن از سلطه خلفای عباسی نیز می‌نویسد: «بارها طوایف گوناگون از زبردستان - به‌ویژه گیلانیان و دیلمیان - گرد هم آمدند تا جامه توحش به

دولت بپوشند؛ اما آرزوی آنها برآورده نشد [زیرا]؛ روزانه پنج بار اذان در گوش‌هایشان به صدا در می‌آید، صف اندر صف پشت سر امامان به نماز [می‌ایستند] و قرآن عربی مبین را می‌خوانند» (ابوریحان بیرونی، *الصّیدنه فی الطب*، ۱۶۸).

به نظر می‌رسد دلیل نفرت برخی عرب‌ها و مسلمانان نسبت به خاندان بویه، علاقه فراوان آنان برای زنده کردن آداب و عادت‌های کهن ایرانی است (مدرسی چهاردهمی، ش ۸، ۳۴۹). نشانه‌های تمدن ایران قدیم در دیلمستان، باقی بود و برگزاری جشن سده توسط مرداویج، حاکی از محفوظ ماندن جشن‌های ایرانی نزد اهالی تبرستان است. رفتار اهالی گیل و دیلم در اجرای مراسمی که ریشه در باورهای باستانی پیش از اسلام داشت، از نظر عرب‌ها و پیروان خلافت عباسی پذیرفتنی نبود و به همین دلیل آن را نکوهش می‌کردند.

با گذشت سه سده از فروپاشی ساسانیان، باور ایرانیان در مورد پیدایش منجی از تبار ایشان، تهدیدی برای خلافت عباسی شمرده می‌شد. این نکته که بویه به‌راستی از تبار ساسانیان بود یا فرزندانش پس از رسیدن به پادشاهی، نسب سازی کرده‌اند، جای تأمل دارد. ایرانیان چنان به نژاد ایرانی پادشاه دلبستگی نشان می‌دادند که تبار اسکندر را هم از نسل شاهان هخامنشی می‌دانستند (دینوری، ۵۴). در اندیشه ایرانشهری، دلاوری پادشاه اصل مهمی بود. پسران بویه نیز در کارزارهای سخت پیروز شدند. ماکان و اسفار و مرداویج مدعیان سرسخت و مردان جنگی کارآمدی محسوب می‌شدند؛ بنابراین، شکست دادن ایشان دلیل آشکاری بر شجاعت خاندان بویه است. این بی‌باکی، مشروعیت لازم برای «مهری» پسران بویه را فراهم می‌کرد. چه‌بسا انتساب بویه به بهرام گور نیز با شهرت این شاه ساسانی مرتبط باشد؛ زیرا وی تاج پادشاهی را از بین دو شیر گرسنه برداشت و با نشان دادن دلیری و بی‌باکی، درباریان را قانع کرد که لیاقت بیشتری از برادرش برای پادشاهی دارد (کریستین سن، ۳۷۵). بهرام گذشته از آوازه‌ای که در شکار (نشانه چالاکی، دلیری و هوشمندی) داشت، به شاد خواری و بزم‌گستری نیز معروف بود و آسایش مردم را مهم می‌شمرد. چنانکه فرمان داد مردم نیمی از روز کار کنند و نیمه دیگر روز را سرخوش باشند و بیاسایند و گروهی از خنیاگران هندی را استخدام کرد تا به شهرها و روستاها در سراسر کشور سفر کرده و رایگان بخوانند و

بنوازند تا موجبات شادی مردم فراهم شود (حمزه اصفهانی، ۵۳-۵۲). علی بویه با اهالی مناطقی که حکومت آنجا را به دست می‌گرفت، خوش‌رفتار بود. در سال‌های بعد، ابوشجاع پناه خسرو عضدالدوله دیلمی نیز اقدامات عمرانی زیادی مانند ساختن بیمارستان، آب‌بند، آبراهه‌ها و آبادی شهرها انجام داد که مردم از آن بهره‌می‌بردند. او عنوان «شاهنشاه» را برای خود برگزید تا یادآور ایران باستان باشد. این واقعیت که بنیان‌گذاران پادشاهی بویه از لزوم رعایت «دادگستری» در تفکر ایرانشهری غافل نمانده‌اند، نشان می‌دهد که این سنت‌ها تا چه اندازه پایدار مانده بود. از طرفی، تبرستان آوردگاه اصلی پسران بویه بود و این باور که پرتاب تیر توسط آرش اسطوره‌ای از کوهساران آنجا صورت گرفته، نمادی از این واقعیت است که در تبرستان، جنبازی برای مبارزه با بیگانه، همچنان یک ارزش اجتماعی شمرده می‌شد.

هم‌زمان با روی کار آمدن دیلمیان، این باور شایع بود که چون پادشاهی علی بویه مانند دولت ساسانی در قران‌های آتشی (تقارن صور فلکی حمل، اسد و قوس) اتفاق افتاده و از طرفی فاصله زمانی روی کار آمدن آنان با میزان سال‌هایی که از قبل پیش‌بینی شده بود، برابر است، بنابراین، پادشاهی آنان یک ضرورت از پیش تعیین شده است. در واقع وقوع این رویداد نجومی به معنای بازگشت سلطنت به پارسیان است. پیش از قدرت گرفتن خاندان بویه اعتقاد این بود که یک منجی خروج خواهد کرد و «به همه روی زمین مستولی و چیره خواهد شد و ملک عرب و دیگر امم را از میان خواهد برد و مردم را به یک دین و مسلک دعوت خواهد کرد و شر را از روی زمین برخواهد داشت» (ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ۳۰۳-۳۰۲).

احمد بویه، «المستکفی» را برکنار کرد. خلفای بعد یعنی «المطیع»، «الطابع» و «القادر» زیر نفوذ خاندان بویه بودند. در طی سالیانی که دیلمیان بر بغداد چیره بودند، آزادی بحث و فکر رونق داشت. دانشمندانی مانند ابن‌سینا در دستگاه حکومتی آنان بالیدند و انجمن‌هایی نظیر «اخوان الصفا» در همین دوره پدیدار شدند (مدرسی چهاردهی، ش ۹، ۳۹۲). اساس تفکر اخوان الصفا این بود که بین شریعت اسلام و فلسفه یونانی تعارضی نیست و زرتشت و افلاطون نیز می‌توانند راه نجات و حقیقت را نشان دهند. این جماعت با ترویج صلح و صفا بین مردم و کوشش برای رفع اختلاف مذهبی از طریق

گسترش حکومت عقل، در پی ایجاد آرمان‌شهر بودند (فاخوری، ۱۷۰). در چنین تفکری پیروزی نهایی نیکی بر بدی و نابودی شر و تشکیل جامعه‌ای آرامانی توسط یک منجی بسیار نزدیک بود.

در برخی داستان‌های مربوط به پادشاهی‌های ایران باستان آمده که رسیدن به تاج و تخت در خواب به شاه یا فردی از اطرافیان خبر داده شده‌است، برای نمونه آژیدهاک نشانه پادشاهی کورش را در خواب دید (پیرنیا، ۲۳۴/۱-۲۳۳). بابک با دیدن خواب، پی به تبار والای «ساسان» و پیوند وی با هخامنشیان برد (کسروی، ۶۳). بویه نیز خوابی دید که خوابگزار آن را دلیل پادشاهی فرزندانش تعبیر کرد. بویه نخست گمان کرد، منجم تنگدستی وی را مسخره می‌کند، لیکن منجم بر درستی تعبیرش پافشاری کرد (ابن طباطبای، ۳۷۹-۳۸۰). تأکید منجم نشانه‌ای از آمادگی فکری جامعه برای روی کار آمدن پادشاهی با ویژگی‌های ایرانی است و چنانچه وقوع رویداد نجومی - که ایرانیان آن را نشانه بازگشت شاهی به پارسیان تعبیر می‌کردند - با خواب بویه و تعبیر خوابگزار، در کنار هم قرار گیرد، جورچین مشروعیت پادشاهی خاندان بویه تکمیل خواهد شد.

به نظر می‌رسد، بویه و پسرانش، در آغاز رویای پادشاهی را باور نمی‌کردند. اما بر اثر هوشمندی در استفاده از فرصت‌ها و به‌کار بستن مؤلفه‌های اندیشه ایرانشهری، توانستند نخستین حکومت قدرتمند شیعه را در ایران پایه‌گذاری کنند. امارتی که با برگزیدن عنوان «شاهنشاهی» خلافت عباسی را به چالش کشید و پس از سه قرن، بغداد را که بر خرابه‌های تیسفون بنا نهاده شده بود، تصرف کرد.

بسیاری از خاندان‌های پادشاهی ایران، زادگاهشان را تختگاه قرار داده‌اند تا هم از مزیت همراهی حامیان محلی برخوردار شوند و هم در سایه سازگاری با اقلیم و محیط جغرافیائی آشنا، پایگاه استوارتری داشته باشند. با این وجود هیچ یک از برادران بویه، نه در بغداد به تخت نشستند و نه شهری از دیار دیلم را تختگاه ساختند. دیلم پیوسته در برابر یورش‌های تازیان و حاکمان اعزامی آنان پایداری کرده بود و از لحاظ آبادانی و نفوذپذیری مزایای زیادی داشت. با این همه خاندان بویه با الهام از آموزه‌های اندیشه ایرانشهری که برای سه قرن در دیلمان دوام آورده بود، نخست شیراز و سپس اصفهان،

ری، همدان و کرمان را تختگاه شاخه‌های پادشاهی خود ساختند. این شهرها روزگاری جزو نامورترین شهرستان‌های ایران‌شهر و نشیمنگاه شاهان محلی بودند که «شاهنشاه» ایران بر ایشان فرمان می‌راند. این نظام سیاسی دست‌کم در سال‌های آغازین پایه‌گذاری بویه، با روش کشورداری باستانی مطابقت داشت.

در سال ۳۳۸ پناه‌خسرو عضدالدوله از سوی علی‌بویه به پارس -که خاطره هخامنشیان و ساسانیان را زنده می‌کرد- فراخوانده شد تا آینده پادشاهی بویه را به وی بسپارد. عضدالدوله سرانجام پس از زدودن دشواری‌های جانشینی و پیروزی بر عزالدوله، در سال ۳۶۷ به بغداد آمد و به همان شیوه‌ای که شاهان ساسانی از موبدان موید تاج‌ستانی می‌کردند، به دست خلیفه تاج‌گذاری کرد. جزئیات مراسم به دقت طراحی شده بود. گذشته از جانمایی گیسوان گوهرآذین پناه‌خسرو در تاج خسروانی که به نظر می‌رسد به قصد، رها شده بود تا خلیفه آن را به دست خویش در جایی که برای آن تعبیه شده بود، بریندد- لقب «تاج‌المله» نیز در متن «عهد» خلیفه گنجانده شد و عضدالدوله هم‌چنان سواره از دارالخلافه بیرون رفت (صابی، ۶۳-۵۹). به این ترتیب پادشاه بویهی مقام «شاهنشاه» یافت و دین و دولت -که در اندیشه ایران‌شهری پایه‌های تخت شاهی بودند- هر کدام در جایگاه خود قرار گرفت. این رویه هرچند دیرگاهی نپائید، اما نمونه عملی آرمانی برای صفویانی شد که چند صد سال بعد روی کار آمدند. مؤلفه‌هایی مانند سرزمین، تاریخ، دین و دولت، هسته سخت هویت ایرانی است. در اندیشه ایران‌شهری، خردگرایی، دادگری، بخشندگی، شادزیستی، آبادسازی و دلیری نشانه گوهر پاک شمرده می‌شد. هر که این ویژگی‌ها را پاسداری کند و از حمایت خداوند هم برخوردار باشد، سزاوار پادشاهی خواهد بود. در این اندیشه، حکومتی که فاقد این صفات باشد، پابرجا نخواهد ماند و اگر هزار سال هم بگذرد، باید کسی با همین ویژگی‌ها پدیدار شود تا به کمک او بساط حاکم جابر غاصب را برچینند. باوری که به نظر می‌رسد، نقشی تأثیرگذار در برپائی پادشاهی خاندان بویه داشته است.

نتیجه

خاستگاه خاندان بویه، دیلم بود که شرایط جغرافیایی همواره استقلالش را تضمین

می‌کرد. طبیعت کوهستانی، جنگل‌های انبوه و مردمانی جنگاور، موجب شد تا پادشاهی‌های قدرتمند ایران باستان نیز نتوانند آنها را به تمامی مطیع کنند و تنها به استفاده از نیروی نظامی مؤثر ایشان بسنده کنند. بر این اساس تا قرون اولیه هجری، اندیشه ایرانشهری در تبرستان مصون مانده بود و بسیاری از قیام‌های ایرانیان در همین سرزمین شکل گرفت. خاندان بویه به کمک این ظرفیت‌های نظامی و فکری، قدرتمندترین حکومت شیعه را در قرن چهارم پایه‌گذاری کردند. آنان با کاستن از تسلط خلفای عباسی، زمینه پیدایش متفکران و جنبش‌های فکری مانند اخوان‌الصفا را فراهم کردند که افکارشان بر روند استقلال‌طلبی ایرانیان تأثیرگذار بود. تکاپوی خاندان بویه بر پایه دلیری و سپاهیگری آغاز شد که در اندیشه ایرانشهری جایگاهی سترگ داشت. خردورزی، دادگستری، آبادسازی و دهشمندی از مؤلفه‌های اندیشه ایرانشهری بود که خاندان بویه به آن وفادار ماندند. آنها با انتساب خود به «پُشت کیانی» و خاندان ساسانی، راه رسیدن به پادشاهی هموار کردند. خاندان بویه با برگزیدن عنوان «شاهنشاه» و برگزاری مراسم آئینی ایران باستان، از ذهنیت جامعه ایرانی نیز برای کسب مشروعیت و تداوم پادشاهی خود استفاده کردند. تکاپوی آنان شاخصی از کاربست اندیشه ایرانشهری برای تأسیس پادشاهی بود.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، کامل: تاریخ بزرگ اسلام و ایران [جلد ۱۳ و ۱۴]، ترجمه عباس خلیلی، تصحیح مهیار خلیلی، تهران، انتشارات علمی، بی‌تا.
- ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۰ ش.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چ اول، ۱۳۴۵ ش.
- ابن طباطبا، محمد بن علی، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، کوشش احسان یارشاطر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ دوم، ۱۳۵۰ ش.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۸۶ ش.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، الصیدنه فی الطب، ترجمه باقر مظفرزاده، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چ اول، ۱۳۸۳ ش.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالك و ممالك، کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ اول، ۱۳۴۰ ش.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، التدوین فی احوال جبال شروین؛ تاریخ سوادکوه مازندران. تصحیح مصطفی احمدزاده، تهران، انتشارات فکر روز، چ اول، ۱۳۷۳ ش.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، تاریخ طبرستان، مقدمه، تحشیه و تعلیقات میترا مهرآبادی، تهران، دنیای کتاب، چ اول، ۱۳۷۳ ش.
- اولیاء الله آملی، محمد بن حسن، تاریخ رویان، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ش.
- الهامی، داوود، آل بویه نخستین سلسله قدرتمند شیعه؛ بحث‌های مشترک ایران و اسلام ۲، قم، ماهنامه درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۴۰، شماره ۴، تیر ۱۳۷۹ ش.
- بارتولسد، ولادیمیر، تذکره جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه حمزه سردادور، تهران،

- توس، چ سوم، ۱۳۷۲ش.
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه و مقدمه محمد توکل، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷ش.
- بناکتی، داود بن محمد، تاریخ بناکتی، روضه‌اولی‌الالباب فی معرفه‌التواریخ و الانساب، کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی، چ اول، ۱۳۴۸ش.
- بهادری، علی، «هویت و پیشینه تاریخی مازندران و طبرستان در ادوار تاریخ ایران»، مشهد، فصلنامه تخصصی تاریخ پژوهی، انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی، شماره ۵۹، تابستان ۱۳۹۳ش.
- بیــــــــات، عزیزالله، کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران. تهران، امیرکبیر، چ اول، ۱۳۶۷ش.
- پرگاری، صالح، «نگاهی به جغرافیای تاریخی طبرستان در دو قرن اول هجری»، تهران، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا(س)، شماره ۱۷ و ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۷۵ش.
- پیرنیا، حسن، (مشیرالدوله)، تاریخ ایران باستان [۳جلد]، تهران، دنیای کتاب، چ دوم، ۱۳۶۲ش.
- پیروز، غلامرضا، «مازندران در دنیای اساطیر»، تهران، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات ملی، شماره ۲۸، زمستان ۱۳۸۵ش).
- ترکمنی آذر، پروین، «آل بویه، عباسیان و تشیع»، قم، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام، سال ۷، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۵ش.
- حدودالعالم من المشرق الی المغرب، کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۳ش.
- حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن، تاریخ پیامبران و شاهان؛ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چ اول، ۱۳۴۶ش.
- خواجه نظام الملک، حسن بن اسحاق، سیاستنامه؛ سیرالملک، مقدمه و تعلیقات عطاءالله تدین، تهران، انتشارات تهران، چ اول، ۱۳۷۳ش.
- خواندمیر، عیث الدین بن همام الدین، مآثرالملوک؛ به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار و قانون همایونی، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا،

- چ اول، ۱۳۷۲ش.
- دقتی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد، دیوان ابومنصور محمد بن احمد دقتی طوسی؛ به انضمام فرهنگ بسامدی آن، اهتمام محمد جواد شریعت، تهران، اساطیر، چ اول، ۱۳۶۸ش.
- دهقانی اسمعیل آقامحله، فرناز و امیر اکبری، «تحولات اجتماعی در دیلم و تشکیل حکومت آل بویه»، بجنورد، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۹۱ش.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چ دوم، ۱۳۶۶ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۶۸ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران؛ ایران قبل از اسلام [جلد اول]، تهران، امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۸ش.
- صابی، ابوالحسن هلال بن محسن، رسوم دارالخلافه، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تصحیح میخائیل عواد، تهران، بنیاد فرهنگی ایران، ۱۳۴۶ش.
- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر، قابوس‌نامه؛ نصیحت‌نامه معروف به قابوس‌نامه، تصحیح و مقدمه و حواشی امین عبدالمجید بدوی، تهران، ابن‌سینا، چ اول، ۱۳۳۵ش.
- فاخوری، حنا، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ششم، ۱۳۷۳ش.
- قادری، حاتم و تقی رستم‌وندی، «اندیشه ایران‌شهری: مختصات و مؤلفه‌های مفهومی»، تهران، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی الزهرا (س)، سال شانزدهم، شماره ۵۹، تابستان ۱۳۸۵ش.
- کبیر، مفیز الله، ماهیگیران تاجدار، ترجمه مهدی افشار، تهران، زرین، چ اول، ۱۳۶۲ش.
- کرمر، جوئل. ل.، احیای فرهنگی در عهد آل بویه؛ انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ اول، ۱۳۷۵ش.
- کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، چ هفتم، ۱۳۷۰ش.

- کسروی، سیداحمد، «کارنامه اردشیر بابکان»، تهران، مجله ارمغان، سال هشتم، شماره ۱، فروردین ۱۳۰۶ ش.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چ اول، ۱۳۶۳ ش.
- مجمل التواریخ والقصص، تصحیح محمدتقی بهار، کوشش محمد رمضان، تهران، کلاله خاور، چ دوم، ۱۳۱۸ ش.
- مدرسی چهاردهی، مرتضی، «مطالعات و تتبعات تاریخی؛ آل زیار و دیالمه»، تهران، مجله ارمغان، دوره سی ام، شماره ۸، آبان ۱۳۴۰ ش.
- مدرسی چهاردهی، مرتضی، «مطالعات و تتبعات تاریخی؛ آل زیار و دیالمه»، تهران، مجله ارمغان، دوره سی ام، شماره ۹، آذر ۱۳۴۰ ش.
- مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین، تاریخ طبرستان رویان و مازندران، کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران، شرق، چ سوم، ۱۳۶۸ ش.
- مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمه (برگزیده) محمد فضائی، تهران، زرین، چ اول، ۱۳۶۶ ش.
- مقدسی، محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱ ش.
- موسوی نژاد، شاهین، پیش درآمدی بر اندیشه سیاسی ایرانشهری، هیوستن، بی نا، چ دوم، ۱۳۹۴ ش. / ۲۰۱۵ م.
- مینورسکی، ولادیمیر، «فرمانروائی و قلمرو دیلمیان»، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، تهران، مجله بررسی های تاریخی، سال اول، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۴۵ ش.
- یحیائی، علی؛ علی اکبر کجباف و فریدون الهیاری، «تأثیر اوضاع سرزمین دیلم و علویان طبرستان بر ظهور آل بویه با تأکید بر پیش زمینه اقتصادی»، مشهد، مجله علمی - پژوهشی مطالعات اسلامی، تاریخ و فرهنگ، نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴، بهار و تابستان ۱۳۸۹ ش.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ ش.